استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

نویسنده: مرجان کمال
بازنگری و تبصره: حمید انوری

شنبه ۲۱ نوامبر ۲۰۲۶

از لابلای کتاب ماندگار

"افغانستان در تلاطم تاریخ"

قسمت شست و نهم



روان شاد و زنده یاد" مرجان کمال" آنچنان با سرنوشت و تاریخ میهن خود گره خورده بوده اند که فکر میکردی هرگز آن خطهٔ گرامی را ترک نکرده و مجبور به یک مهاجرت ناخواسته نگردیده بودند. ایشان از نخستین دقایق که به اصطلاح عوام، دست چپ و راست خود را شناختند، ورد زبان شان افغانستان بود و زبان مادری و فکر میهن و هم میهن و...

در این قسمت از سلسله نوشته های آن روانشاد، از کتاب پربار شان تحت عنوان " افغانستان در تلاطم تاریخ"، یک قسمت دیگر را برگزیده و آنرا دنبال میکنم، تا چه قبول افتد و چه اندر نظر آید.

ایشان می نویسند:

"...، طبقه بندی اجتماعی و تشکیلاتِ سیاسی به سطح محل

دانستن تشکیلاتِ سیاسی در سطح محل لزوم دید توانایی هایی را دارد که باید تمام جریان و طرزالعمل سلسله مراتب را، بین طبقات مختلف اهالی محل دانسته و به آن توجه کرد.

ما مشاهده نمودیم که از تحقیقات مختلف انجام شده در مورد تشکیلات سیاسی به سطح محل چنین بر می آید که در داخل محیط های اجتماعیّ مختلف، مثل قطغن و بدخشان و یا منطقهٔ کوه های سلیمان، با محدودیت های هویتی، مشخص گردیده اند، مخصوصاً آن مناطقِ که در سرحدِ موقعیت دارند..."

آنچه روانشاد" مرجان کمال" در این قسمت، درست مانند تمام کتاب تاریخ نوشتهٔ ایشان که حاوی مطالب بکر و بی نهایت مهم و دلچسپ است و این کمترین با علاقهٔ تمام بار بار و چندین بار آنرا بصورت دقیق مطالعه نموده ام، موضوعاتی را شرح میدهند که هیچگاه و در هیچ کتاب قبل براین نیامده بوده است.

ایشان چشم دید ها و تجربیات خود را از سفر به ولایات قطغن و بدخشان و...، با زیبائی خاصی به رشتهٔ تحریر درآورده و تقدیم هم میهنان خود نموده اند که هر سطر آن یک گنجینهٔ بی مثل و مانند است. ایشان در همان سن اندک خود، آنچه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده اند که هیچگاه و در هیچ کتاب و رسالهٔ نیامده است. آن روانشاد و زنده یاد در حقیقت چنان از یک استعداد تجزیه و تحلیل برخوردار بوده اند که نظیر آن در طول سالیان متمادی، کمتر می شود سراغ کرد.

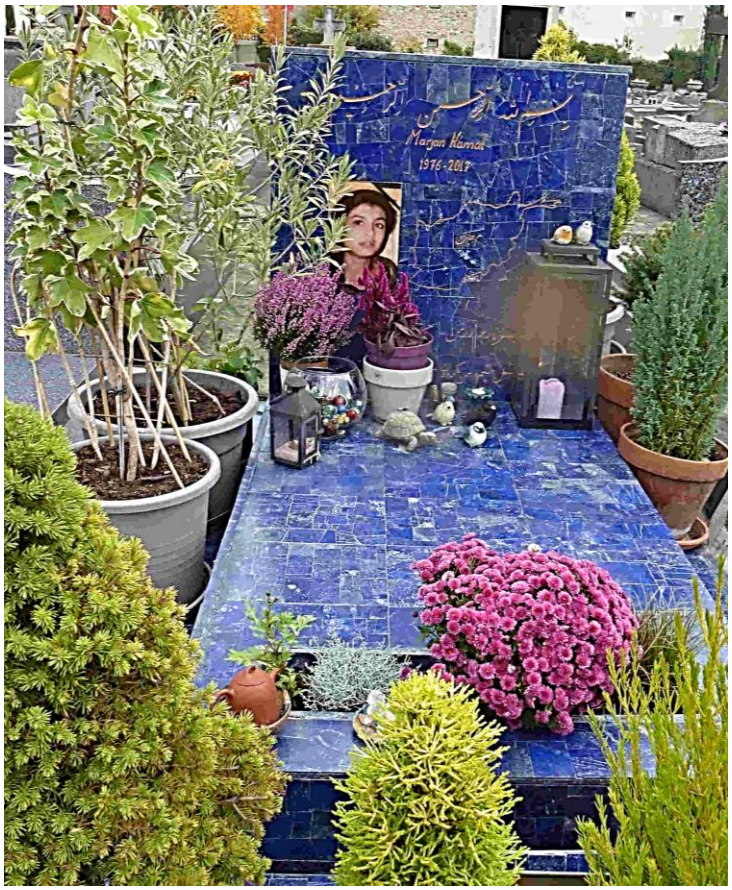
ایشان حتی کوه های سلیمان را هم درنوردیده بوده اند و در راه خدمت به میهن و هموطن، نه شب را می شناختند و نه روز را و نه هم گرما و سرما و شرایط بی نهایت متزلزل امنیتی را و... دخت با شهامتی که در پاریس بزرگ شد و در عروس شهر ها به تحصیلات عالی و فوق عالی پرداخت، دختی که بر بیشتر از شش لسان بین المللی حاکم بود، دختی که مانند اکثر دخترانِ به سن و سال شان در پاریس مشغول زندگی های شخصی خود بودند و...، هیچ ولایت و هیچ قریه و هیچ ولسوالی افغانستان از نظر تیزبین شان برون نماند و در سخت ترین و خطرناکترین شرایط امنیتی و هزار و یک مشکل دیگر، شمال و جنوب، شرق و غرب کشور را درنوردیدند و به درد دل مردم و بخصوص زنان و دختران کشور از دل و جان گوش فرا دادند، یادداشت ها تهیه نموده و با هزاران هزار مشکل برای زنان و دختران کشور شان، مکتب و کارگاه و کلینیک های صحی و کارگاه های خیاطی و...، فراهم آوردند و با صبوری و متانت به درد دل زنان و دختران کشور خود گوش دادند، یادداشت گرفتند و با تمام امکانات موجود، در رفع احتیاجات اساسی آنان از دل و جان کوشیدند و گوش تا گوش هم خبر

نشد، تا اینکه بعد رحلت دردآور شان، آن یادداشتها و نوشته ها را مادر گرامی شان"داکتر فریده جان نوری"از لابلای حافظهٔ کامپیوتر آن روانشاد، بدرآورده و به دری زیبا ترجمه نمودند و...

خوب به یاد دارم که در آن هنگام مادر نازنین شان که غم از دست دادن فرزند دلبند و یگانه یار و یاور و دوست شیرین خود در وضعیت بدی قرار داشتند، تلاش کردند تا اگر دوستان و آشنایان که به لسان فرانسوی آشنائی داشتند، در ترجمه و تدوین آن نوشته ها، وی را یاری نمایند، بازهم خوب به خاطر دارم که مدتی گذشت و هیچ صدائی از هیچ کنج و کناری برنخاست و...

واقعاً اکثریت ما افغانها را عادت برین است که در گفتار و تقریر و...، سرآمد روزگاریم، اما در زمان عمل از سنگ صدا بر می آید و از ما نه. این عادت سخیف با درد و دریغ که در رگ و خون اکثریت ما ریشه دوانیده است.

ادامه دارد...



salamwatanam@gmail.com